

عطار، روح پیکره زبان و ادبیات فارسی

هرچند کاخ رفیع و باشکوه و هزار ساله زبان و ادبیات فارسی را بر چهار ستون (فردوسی، مولانا، سعدی و حافظ) استوار و برافراشته می‌دانیم ...



هرچند کاخ رفیع و باشکوه و هزار ساله زبان و ادبیات فارسی را بر چهار ستون (فردوسی، مولانا، سعدی و حافظ) استوار و برافراشته می‌دانیم و برخی هم البته با افزودن نظامی و خیام، ۶ ضلعی ترسیم می‌کنند اما جدای فرم و از حیث روح و محتوا، نمی‌توان از نام «عطار» گذشت که روح این پیکره است.

به گزارش ایسنا، مهرداد خدیر در ادامه یادداشتش در عصر ایران نوشت: «چنان که پیشتر هم نوشته ام از بخت یاری های ماست که با فرزند برومند دیگری از «کدکن» - محمد رضا شفیعی کدکنی - هم روزگاریم که بخش غالب عمر خود را به ویرایش و بازخوانی آثار عطار اختصاص داده و اکنون متون پیراسته ای از آثار او خصوصا «تذکره الاولیا» در دست ماست.

تذکره الاولیا، شرح حال و زندگینامه قریب ۱۰۰ تن از چهره های برجسته فرهنگ ایرانی و اسلامی است که اگر چه با افسانه هایی آمیخته است اما بسیار خواندنی است و پس از ۷۰۰ سال حس و حال خوبی می‌دهد.

اینها را البته می‌دانید اما غرض دیگری دارم از این نوشته. این که درباره «عرفان» هیچ تعریفی را رساتر و فرادینی تر از آن چه دکتر نصرالله پورجوادی گفته است نیافتم و یاد عطار نیشابوری که قله نشین این عرفان است بهانه ای است تا این تعریف را بیاورم که با نگاه زیبایی شناسیک و مدرن امروزی نیز سازگار است و با پیشرفت حیرت آور فناوری و آرایه انبوهی از اطلاعات در فضای مجازی این نگاه به هستی همچنان جاذبه دارد:

«ما از طریق حس بینایی و چشم، زیبایی های مقید و محسوس را می‌بینیم. مثلا گل را که زیبا و خوش بوست. این زیبایی اما مقید است به همان گل. حال اگر بتوانیم «زیبایی» را فراتر از جسم خاص بینیم به زیبایی مطلق رسیده ایم. پس عرفان یعنی از امر جزئی به امر مطلق و کلی رسیدن یا همان «یافت».

با این توضیح تکلیف کلمه «شاهد» هم در اشعار سعدی و حافظ، روشن یا دست کم توجیه می‌شود تا نه آن گونه تصور کنیم که دکتر سیروس شمیسا در کتاب جمع آوری شده «شاهدبازی» آورده بود و نه در تفسیرهای فرامتنی گرفتار شویم. بلکه شاهد را همان زیبایی مقید بدانیم و در گذار از آن خود زیبایی را دوست داشته باشیم؛ نه فقط دختر زیبا یا گل زیبا را و این نگاه قابل تعمیم است. از نفس نقاشی لذت ببریم و از خود شعر فرای این که چه می‌گوید و کی می‌خواند.

این که گفتم تعریف پورجوادی مدرن است چون مانند اگزستانسیالیست هاست که می‌گویند خود هستی یا هستن تو مهم است نه چگونه بودن و از کجا آمدن و به کجا رفتن.

دکتر پورجوادی بخش اول نقل شده در گیومه را در گفت و گو با مجله «سیاست نامه» تابستان ۹۹ گفته بود ولی در کتاب «قوت دل و نوش جان» به زیبایی بیشتری توضیح داده است.

به بهانه عطار به شفیعی کدکنی و پورجوادی و تعریف عرفان، گریز زدم در حد اشارتی و دو نکته دیگر هم می‌افزایم تا دست کم، جرعه باشد:

اول این که اگر چه شیخ فریدالدین عطار از حیث مذهبی سنی بود و شیعه نبود (شیعیان قبل از صفویه هم غالباً هفت امامی بودند نه ۱۲ امامی) اما جالب است که تذکره الاولیا را با امام جعفر صادق علیه السلام شروع می‌کند و البته در ادبیات آنان «صادق، رضی الله عنه» و این حکایت:

«نقل است که صادق از ابوحنیفه پرسید: عاقل کیست؟ گفت آن که تمیز/تمییز کند میان خیر و شر. صادق گفت: بهایم [چهارپایان] نیز توانند تمیز دهند میان آن که او را بزند و آن که او را علف بدهد. ابوحنیفه گفت: نزدیک تو عاقل کیست؟ صادق گفت: آن که تمیز/تمییز کند میان دو خیر و شر و «خیرالخیرین» را اختیار کند و از دو شر، «خیرالشیرین» را برگزیند.»

یعنی تشخیص خیر از شر، مصداق عقل و عاقلی نیست. چون حیوان هم خیر و شر را تا حدی تشخیص می‌دهد. عقل آن است

که بین دو خیر بتوانی خیر خود را تشخیص دهی و مهم تر این که بین دو شر، خیر خود را بیابی.

دومی هم نقل بیت آغازین منطق الطیر:

آفرین، جان آفرین پاک را

آن که جان بخشید و ایمان، خاک را

تمام حرف بزرگان عرفان ما این است که به مدار هستی متصل شو، از «من ذهنی» و تعصبات رها شو و بستر وجودت را آماده کن! آنگاه جان و ایمان در آن خواهد جوشید.

زیبا نیست؟ آن هم در این روزگار!»